

فرازهایی از نظرات بیژن هیرمن پور

شباهنگ راد

۲۹ آگوست ۲۰۲۲



گاهی وقت‌ها ارائه تصویر صحیح از فقدان و جایگاه عناصر، در حوزه قلم امری دشوار خواهد بود. زیرا که اهمیت قضیه نه ناباوری به قبول آن، بلکه پدیداری خلأ و اثرگذاری آن‌ها در زندگی شخصی - سیاسی دیگران است. پس در چنین موقعیتی ست که نبود و مقام‌شان برجسته‌تر، و در حقیقت نیازها و کاستی‌های شخصی - جمعی عیان می‌شود. البته در این قسمت هیچ فرد و یا جمعی تک‌فونه نیست و ده‌ها فرد و جمع، چه در دنیای شخصی و چه در دنیای سیاست، با چنین پدیده و موضوعی رودررو هستند. بی‌تردید بیژن هیرمن‌پور یکی از آن‌هایی بود که نبود وی در میان بعضاً دوستان و نزدیکان محسوس است. در خصوص زندگی شخصی بیژن بسیار گفته و نوشته شده است. ولی آن‌چه حال مدنظر است، اشاره بیشتر به زندگی و نگاه سیاسی وی نسبت به محیط دور و بر آن می‌باشد. اگرچه پیش‌تر آمده است شکوفائی سیاسی - تئوریک بیژن، به زمان بر سر کارگماری سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به مسند قدرت، و نیز به دگرگونی سیاست و منش انقلابی سازمان چریک‌های فدائی غصب شده توسط نگهدارها و کشتگرها برمی‌گردد - زمانه‌ای که چپ من‌حیث‌المجموع عاجز از ارائه تعبیر و تفسیر درست از ماهیت تازه به قدرت رسیدگان از یک طرف، و نیز سردرگمی و ناکارآمدی پیروان تئوری مبارزه مسلحانه از طرف دیگر بوده است.

به دیگر سخن، خلاصی نیروی عظیم از زندان‌های ساواک شاهنشاهی و متعاقباً انتخاب سیاسی اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها به سازمان [هم‌چون ارباب نظام]، عناصر سالم و نیروهای چپ را در دو راهی بسیار بزرگی قرار داده است. دورانی که شادمانی و سرگیجه سیاسی، بر فضای چپ آن زمان سیطره انداخت و جامعه با ایده‌های بغایت انحرافی‌ای هم‌چون «رژیم ضد امپریالیست»، «کاست روحانیت»، «بورژوازی لیبرال» و امثالهم روبرو ساخته است. ناگفته نماند، بی‌مورد و نادرست گفته نشده است که جامعه دست‌خوش تغییراتی چند شده است، ولی اشاره به این موضوع هم بی‌مناسب نیست که روابط امپریالیستی دست‌نخورده باقی ماند و اختناق و سرکوب در ابعادی گسترده‌تر در سرتاسر ایران حاکم گردید. در حقیقت نظام منتخب امپریالیست‌ها علی‌رغم تولد بسیار کوتاه، مرتکب آن چنان جنایاتی در حق توده‌های ستم‌دیده شده است که توضیح همه‌جانبه آن در یک‌جا ممکن نیست.

به‌طورمثال تعرض به کردستان و ترکمن صحرا در نوروز ۵۸، حمله وحشیانه به خلق عرب، سرکوب کارگران بیکار و زنان تحت لوای «یا روسری، یا توسری» و در ادامه آن یورش سازمانیافته و روزانه به دکه‌ها و تجمعات چپ، حکایت از آن داشت (و دارد) که وظیفه سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، بی‌حاصل کردن خواسته‌های حق طلبانه خلق‌ها، کارگران و دیگر توده‌های ستم‌دیده (و به موازات آن‌ها استمرار سیاست‌های نظام پیشین) است. در یک جمله می‌شود گفت که هم مردم از کسب خواسته‌های‌شان باز ماندند، هم فضای شبه دموکراسی - هرج‌ومرج بعد از جابه‌جائی‌های درون جامعه از آن رخت بر بست و هم اپورتونیسم بار دیگر بر پیکره چپ لنگر انداخت و بخش عظیمی از آنرا به نیروی بی‌مصرف و همکار نظام تبدیل کرد. همه به این علت که پیروان صدیق انقلاب و تئوری مبارزه مسلحانه فاقد سازمان و انسجام فکری اولیه در مقابل نیروهای اپورتونیست و لمیدگان انقلاب بودند. بیژن هیرمن‌پور در چنین فضا و موقعیتی پا بوسط گذاشت و با بینش و خرد کمونیستی و با ارائه تحلیل سیاسی از ماهیت وابسته نظام جمهوری اسلامی به کج‌اندیشی‌ها و ندانم‌کاری‌های سیاسی پیروان تئوری مبارزه مسلحانه خاتمه داد. در اقدام اولیه با مدون‌سازی و ترتیب «مصاحبه با اشرف دهقانی»، کمی بعدتر با «درباره تئوری مبارزه

مسلحانه»، «سه رساله»، «مبارزه مسلحانه و اپورتونیست‌ها»، و بیشتر در «شرایط کنونی و وظایف ما»، «پیام اشرف دهقانی به خلق‌های قهرمان ایران» و ده‌ها نوشته دیگر [که در سایت وی قابل دسترسی است]، چهارچوبه‌های فکری چفخا، و چفخای بعد از انشعاب چفخا (آرخا) را پی ریخت. نظرات و ارزیابی‌های سیاسی‌ای که به جرأت می‌شود گفت بعد از گذشت چندین دهه از عمر آن‌ها، هم‌چنان می‌توان از آن به‌عنوان فرازهایی از نظرات بیژن هیرمن‌پور (در میان عناصر و تجمعات چپ) نام برد.

به‌هررو از یک‌طرف خط و خطوط سیاسی و ماهیت طبقاتی تازه به‌قدرت رسیدگان، و از طرف‌دیگر شعارهای استراتژیک و تاکتیکی مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه روشن و در دستور کار قرار گرفت. اگرچه بنابه دلائل چندی، جریان نوپای بعد از قیام، از انجام وظایف عملی خود باز ماند، اما علی‌رغم فقدان عمل مطابق با تئوری نوین انقلاب، چفخا آن‌زمان (بهمراه بیژن) را می‌شود به‌عنوان تنها تشکل و جریان نظری سالم در درون جنبش به حساب آورد؛ جریانی که مضمون چپ حقیقی را با چپ ادعاکننده متمایز ساخت و با صراحت و با شهادت کمونیستی، پیرامون ماهیت طبقاتی دولت تازه بر سر کار گمارده شده (در مصاحبه با اشرف دهقانی) چنین اعلام کرد: «یک تحلیل مارکسیستی ساده قضیه را روشن می‌کند. دولت ابزار طبقه حاکمه است و چون در ایران بورژوازی وابسته هم‌چنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه می‌کند در جهت تثبیت این موقعیت است، خودبخود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته است». به‌طورقطع، پراتیک کوتاه‌مدت سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در عرصه‌های متفاوت، در مغایرت با نظر بیژن نبود. از همان آغاز، سردمداران نظام جمهوری اسلامی با تعرض پی‌درپی به میلیون‌ها انسان دردمند نشان داده‌اند که عناصری وفادار به منافع طبقه سرمایه‌دار و نیز مجری سیاست‌های امپریالیستی در درون جامعه هستند. پس، بنابه ده‌ها ادله روشن می‌شود منکر جایگاه بیژن در چپ آن‌زمان و بویژه در میان هواداران اندیشه تئوری مبارزه مسلحانه شد؛ نمی‌شود نقش ارزنده و زنده بیژن را در نظم‌وترتیب دادن افکار مدافعین تئوری مبارزه مسلحانه انکار کرد؛ نیز انکاری نیست که بیژن در نقد کاستی‌ها و ناکرده‌های جریان متعلق بخود، برخوردی به‌مراتب فعال‌تر داشت و همواره بر این عقیده بود که حرف بدون عمل، تئوری مبارزه مسلحانه را از درون تهی و آنان را در ردیف درازگویان قرار خواهد داد. چراکه از نظر وی رابطه سازمان سیاسی - نظامی با طبقه کارگر، در ارتباط ارگانیک با آن معنای خود را می‌یابد. نیز بسیج توده‌ها وابسته به برپایی جنگ انقلابی (توسط پیشقراولان انقلاب) در برابر جنگ ضد انقلابی حاکمان و دیگر ارگان‌های حافظ بقای امپریالیستی است؛ افزون بر این‌ها، او بر این باور بود که فقدان حضور فعال در میان جنبش‌های اعتراضی، عناصر متعلق به تئوری مبارزه مسلحانه را بی‌حاصل و میدان را برای اپورتونیست‌ها بازتر خواهد کرد. برپایه چنین عقیده‌ای بود که در کتاب «درباره تئوری مبارزه مسلحانه» پیرامون درازگویان و فرصت‌طلبان نوشت: «... شرایط شبه دموکراسی (هرج‌ومرج) حاکم بر جامعه که در اثر مبارزات توده‌ها ایجاد شده، فرصت‌طلبان بی‌عمل را از پناهگاه‌های خویش بیرون کشیده است. آنان در شرایط سرکوب وحشیانه رژیم محمدرضا شاهی، امکان ابراز وجود نداشتند و در لاک خود فرو رفته و ناله‌های‌شان از طاق‌های در بسته بیرون نمی‌آمد. آن‌ها در آن شرایط از لحاظ سیاسی چنان تحقیر شده بودند که عملاً حضوری در جنبش نداشتند و اگر وجودشان را احساس می‌کردیم [البته نه توده‌ها] فقط خارج از مرزها و بدور از پنجه سفاک رژیم بود».

بی‌شک جوهره تئوری مبارزه مسلحانه در خصوص حرافان، تسلیم‌طلبان و درازگویان را می‌شود در

نظر فوق به آسانی یافت. همان اوضاع اسف‌انگیز و گرفتاری سیاسی‌ای که دهه‌هاست بر افکار چپ خارج از مرزها و بویژه «چفخا» غالب شده است و متأسفانه هیچ‌گونه چشم‌اندازی در عبور از آن نیست. به این علت که به‌مانند دیگران، علل را در سرکوب عنان گسیخته، در ناامکانی مبارزه و نیز در عدم دموکراسی درون جامعه توضیح می‌دهند! صریح‌تر این‌که همگی طالب محترم شمردن حقوق پایه‌ای مردم و اجرای دموکراسی از سوی سران حکومت خشن و سرکوب‌گر هستند! حکومت و سیستمی که برگرفته از سیاست‌های نظام پیشین است و آمده است تا میدان اختناق و سرکوب‌ها را وسیع‌تر کند. تردیدی نیست که سرکوب و زیر پا گذاشتن حق و حقوق اولیه مردم و بالا کشیدن ثروت‌های جامعه، مضافاً تفتیش عقاید، بگیر و ببندها و اعدام‌های وحشیانه از جمله خصوصیات نظام‌های سرکوب‌گری هم‌چون نظام جمهوری اسلامی است. امپریالیست‌ها، حکومت‌مداران فعلی را بر سر کار گمارده‌اند تا جنبش‌های گسترده سال‌های ۵۶ و ۵۷ را از مسیر اصلی‌اش باز دارند. کاملاً آشکار شده است که نظام فعلی، از همان آغاز، راه هرگونه گفتمان سیاسی – صنفی را بست و جواب‌اش به درخواست‌ها و مطالبات پایه‌ای میلیون‌ها انسان دردمند سرکوب سبّانه و خونین بوده است. در حقیقت، انتخاب خط‌مشی تعرضی یعنی کار بست عالی‌ترین شکل مبارزه توسط چریک‌های فدائی خلق در دوران اختناق شاهنشاهی نیز برحسب قانون‌مندی‌های حاکم در درون جامعه شکل گرفت و بی‌سبب نبود که در اندک زمانی، توجه بخش اعظمی از روشن‌فکران و توده‌های محروم را به سمت مبارزه مسلحانه جلب کرد. پس بر خلاف نظرات چپ خارج از مرزها (و نیز «چفخا»)، دلیل عمل مسلحانه چپ پیشین (یعنی چپ اواخر دهه چهل و اوائل دهه پنجاه)، در پاسخ‌گوئی به فقدان دموکراسی در درون جامعه، در بی‌امکانی مبارزه، در تسلیم‌طلبی و کرنش به اصطلاح مدافعین مردم و بویژه در جواب به سرکوب عنان گسیخته نظام وابسته به امپریالیسم شاهنشاهی بوده است.

دریغا، دهه‌هاست، درد سال‌های قبل از عمل انقلابی چریک‌های فدائی دوران ستم شاهی، در افکار کمونیست‌های مدعی تغییر بنیادی جامعه مسلط شده است؛ دریغا، همه در خارج از مرزها (و آن‌هم بدور از پنجه سفاک نظام جمهوری اسلامی)، در رویای هدایت اعتصابات و اعتراضات کارگری هستند! دریغا، مضمون و محتوای کار کمونیستی و بسیج‌کننده به‌گونه دیگری تعریف شده است. ساده‌تر این‌که حرف و به‌خصوص «عمل» تاکنونی‌شان هم در تقابل با این نظر نیست که وظیفه پیشاهنگ کمونیستی نه حضور، نه هماهنگی و همراهی با مردم، و یا نه مقابله مستقیم با ارگان‌های سدکننده و سرکوب‌گر جنبش‌های اعتراضی، بل‌که در حمایت و پشتیبانی از اعتراضات کارگری و توده‌ای، در برپایی کمپین‌های افشاگرانه علیه نظام (و آن‌هم در خارج از مرزها) است؛ درک و برداشت‌هایی که در تضاد با نظر پایه‌گذاران تئوری مبارزه مسلحانه و سازماندهندگان سیاسی – عملی چفخا بعد از قیام است.

علاوه بر این‌ها عجب حکایت دردآور و غم‌انگیزی شده است. رهنمود «سازمان سیاسی – نظامی» و «پرولتری» (هم‌چون «چفخا»)، به مردم و به جامعه، تشکیل سازمان کمونیستی موازی، و نیز اقدام مسلحانه توسط جوانان علیه نیروهای مسلح نظام است! فکری که بیان‌گر درماندگی و استیصال سیاسی سازمان کمونیستی و به‌خصوص سازمان مدعی تشکیل ارتش توده‌ای در برابر ارتش امپریالیستی است! معلوم است که طرح چنین نقشه‌هایی در پاسخ‌گویی به معضلات تلنبار شده جامعه و نیز چپ بی‌شکل نیست؛ معلوم است که در چنین محیط و فضایی نمی‌توان (و در حقیقت نمی‌شود) به کاستی‌های نظری پی برد و جنبش ایران و بویژه چپ را یک سانتی‌متر به جلو برد. با این اوصاف طرح چنین نظرانی نه تنها ناکارآمد

است و بدرد بخور نیست، بسا که معرف نادرست بنیان‌های فکری تئوری نوین انقلاب در دنیای مجازی است. چرا که از نظر بیژن هیرمن‌پور، پیش‌رفت انقلاب و جنبش‌های اعتراضی بدون حضور وابستگان به انقلاب در درون جامعه، و نیز بدون ارتباط تنگاتنگ با مردم محال است؛ از نظر وی نشان‌دادن بی‌حاصلی و پس‌زدن ایده‌های اپورتونیستی و بویژه رفع کاستی‌های تئوری مبارزه مسلحانه تنها در جریان عمل ممکن‌پذیر است؛ به عقیده بیژن بدون برپایی جنگ رودررو و مستقیم با ارگان‌های مسلح نظام امپریالیستی نمی‌توان ادعای سازمان پرولتری را داشت و توده‌ها را حول یگانه تئوری انقلاب بسیج کرد.

خلاصه این‌ها تعابیر بیژن از نقش پیشاهنگ، جایگاه مبارزه مسلحانه و بویژه چگونگی پیوند تئوری با پراتیک بود؛ موارد اساسی‌ای که به‌عنوان خطوط قرمز وی با حامیان کار آرام سیاسی و به‌خصوص با رهبری وقت چفخا بعد از جدائی چفخا (آرخا) به حساب آمده و سرآخر و علی‌رغم تلاش‌های چندین ساله، مجبور به قطع ارتباط با شرمساران تئوری نوین انقلاب [در تاریخ آذر ۶۴] تحت این‌عنوانین شد: «۱. ما گمان می‌کنیم که مطالبی را که به تفصیل با مرکزیت سازمان و مخصوصاً دو رفیق (پ و ط) در مورد بن‌بست تئوریک و پراتیک سازمان مورد بحث قرار داده‌ایم و خلاصه آن‌ها را در آخرین نامه‌ای که به پ فرستاده‌ایم مطرح شده، هنوز بقوت خود باقی است و تا جائی که ما می‌فهمیم هیچ‌گونه تلاشی نه تنها برای بیرون رفتن از این بن‌بست بلکه حتی برای درک این بن‌بست صورت نگرفته است. ۲. بر خلاف آن‌چه رفیق ط در پاسخ به نامه ما به رفیق پ سعی کرده است جلوه دهد. ما به هیچ‌وجه قصد برخورد شخصی با وی نداشته‌ایم و اگر هنگام تحلیل وضع (تئوری و پراتیک) کنونی سازمان، ناچار به شخص وی پرداخته می‌شود صرفاً بدلیل موقعیت ویژه شخص وی در سازمان می‌باشد»

ختم موضوع این‌که جدایی بیژن در بستر چنین واقعیات و با پای‌بندی به اصول پایه‌ای کمونیستی صورت گرفته است. و به‌دنبال رفتار تاکنونی میراث‌بران تئوری نوین انقلاب، یعنی «چفخا» (و آن‌هم) در همراهی با دیگر تجمعات خارج از کشوری، در خلاف نظر بیژن نیست که هیچ‌یک حاضر به سخن گفتن صریح و سراسر به بیرون نیستند و تأسفانگیزتر این‌که، تمام‌قد در پی تحریف بنیان‌های فکری کمونیست‌های عمل‌گرا و تئوری مبارزه مسلحانه هستند. به خاطر این‌که این‌گونه فکر می‌کنند، «حرف هم عمل است». برگردان این حرف هم جز این نیست که ما عمل می‌کنیم چون داریم حرف می‌زنیم؛ آن‌کس عمل نمی‌کند که حرف نمی‌زند!

درواقع این حرف، ما را بیاد این ضرب‌المثلی تحریف شده می‌اندازد که با حلوا حلوا گفتن هم می‌شود، دهان را شیرین کرد!! «در حالی‌که معنی درست این مثل (یعنی با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود)، در بیان این است که کار با کردار به انجام می‌رسد نه با گفتار، و سخن نمی‌تواند جای کار را بگیرد، گفتار بی‌کردار، یاهه است».

یاد بیژن هیرمن‌پور گرامی باد